

## روشن فکر بومی یعنی روشن فکر سازشکار (۱) و (۲)

گفت‌وگو با: فاطمه صادقی

اعتماد ملی، ش ۹۷۶ و ۹۷۷، ۳ و ۴/۵/۱۳۸۸

**چکیده:** خانم صادقی در این گفت‌وگو ضمن تحلیل وضعیت زنان و روشن‌فکری در جامعه زن، مشکل زنان در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد و همچنین با نایب‌امان شمردن اوضاع زنان در ایران، آینده روشن‌فکری زنان ایرانی را پرابهام نشان می‌دهد.

○ تعبیرتان از روشن‌فکری چیست؟ فکر می‌کنید روشن‌فکری در ایران با چه مشکلاتی مواجه است؟

● تعاریف متعددی از روشن‌فکری وجود دارد. براساس رایج‌ترین آنها روشن‌فکری مفهومی مابعد‌روشنگری است که به بعد انقلاب فرانسه و مشخصاً به قضیه دریفوس، افسری یهودی که به خیانت متهم شد و دفاع امیل زولا از او باز می‌گردد. ظهور این پدیده به طور مشخص عبارت بود از ظهور فرد یا افرادی (غالباً مردان) که می‌توانستند با سخن و نوشته یعنی کلام با استبداد دینی و سیاسی بستیزند. همین مسئله در مورد ایران هم صدق می‌کند. البته این را بگویم که اصطلاح روشن‌فکر در ایران که پیش‌ترها با عنوان «منورالفکر» از آن یاد می‌شد، خیلی تعبیر درستی نیست. این اصطلاح بیشتر بر آن دلالت دارد که بعضی آدمها فکرشان روشن است و در مقابل لابد اکثریت مردم قرار دارند که تاریک‌فکرند که به نظر من منظور از این واژه را مراد نمی‌کند. در واقع این اصطلاح هم مثل خیلی الفاظ دیگر در ایران واجد نوعی بار معنایی ویژه است که با فرهنگ بومی و عناصر آن در هم تنیده شده و براساس همان معیارها ترجمه شده است.

به هر حال فرض بر این است که روشن فکر کسی است که می تواند از چارچوب کلیشه ها و قراردادهای رایج و متعارف فراتر برود و کل پدیده ها یا هنجارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رایج را با دید انتقادی نگاه کند و به ویژه نسبت به تعصبات مذهبی، خرافات و نیز استبداد سیاسی حساسیت داشته باشد. در کنار این قابلیت ها طبق تعریف، او باید بتواند خودش را هم نقد کند و این یعنی خود و گذشته اش را هم در بوتۀ نقد قرار دهد و بتواند خودش را نیز در بستر همین مناسبات قرار دهد و نقادانه خود را بنگرد.

○ اندیشیدن به مسائل زنان، چه بخش از تاریخ اندیشه روشن فکری ایران را به خود اختصاص داده است؟

● روشن فکری ایرانی هم مثل بسیاری از پدیده های جدید با مدرنیته غربی و به ویژه انقلاب فرانسه در هم تنیده است که به نظر می آید در همه جای دنیا همین است. البته این موضوع باعث انتقادهایی هم شده که براساس آنها عنوان می شود که روشن فکران ایرانی مناسبات اجتماعی درون جامعه ایران را به خوبی نمی شناسند و الگوها را از غرب می گیرند و در صدند آنها را به زمینه داخلی پیوند دهند. به نظر می رسد این انتقاد در بطن خود کارکردی سیاسی دارد، زیرا با انتساب روشن فکری به غرب، می خواهد گل هر نوع نقد سیاسی و اجتماعی را لوٹ کند و کنار بگذارد. اینکه روشن فکری پدیده ای غربی باشد، ایرادی به آن نیست، چون بسیاری از پدیده هایی که ما امروز از آنها استفاده می کنیم و در زندگی ما جریان دارند، از غرب ریشه می گیرند. این ایراد بیشتر از سوی حکومت های استبدادی و متعصبین مذهبی وارد شده تا مانع از گسترش انتقاد اجتماعی بشوند. می شود این ایراد را وارد کرد که چرا روشن فکران ایران تا این حد و امدار الگوهای غربی برای توضیح و نقد جامعه خود هستند که در جای خود می تواند وارد باشد، اما نمی توان از آن نتیجه گرفت که روشن فکران برای ارائه راه حل در مورد معضلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باید دچار نسبی گرایی بشوند و به تعبیر مصطلح «بومی» عمل کنند. بومی و غیر بومی نداریم و در همه جای دنیا صاحبان قدرت سیاسی و فکری به شکل و شیوه های یکسان عمل می کنند و بنابراین هر نقدی هم در برابر آنها هم ویژگی جهانی و عام دارد. اندیشیدن و نقد کردن پدیده آب و هوایی نیست که بتواند بومی و زمینه ای باشد.

○ یعنی بومی شدن اندیشه و طرح این بحث نوعی مانع برای جریان روشن فکری ما به شمار می آید؟

● فکر می کنم همین طور است. متأسفانه این بومی شدن در ایران در بسیاری موارد آفت است

و خود مانعی در برابر تفکر و نقد اجتماعی. در واقع بومی شدن و نسبی گرایی را در بسیاری موارد حکومت‌ها با همکاری خود روشن‌فکران باب کردند که عوارض مخربش را هم بارها دیده‌ایم. به دلیل همین بومی گرایی و نسبی گرایی در اصل به معنای سازشکاری است و به نظر من به همین دلیل ما در ایران در بیشتر موارد یک سنت ناقص فکری یا «نیمه روشن فکری» داشته‌ایم. به همین دلیل روشن‌فکران ما پای نقد جدی سیاسی و فرهنگی که می‌رسد، خیلی اوقات پایشان سست می‌شود، یا هدف را اشتباه می‌گیرند یا در بدترین حال آدم‌ها را گمراه می‌کنند. به نظر من نمونه بارزش جلال آل احمد است. او با استبداد و نظام سلطنتی پهلوی سر ستیز داشت، اما به جای نقد درست، ناگهان از اینجا سر در آورد که همه مشکل در غرب و تکنولوژی غربی و مدرنیته است.

به هر حال خواندن شرح آرا و احوال روشن‌فکران ایرانی برای من پراز سرخوردگی بوده است و کمتر جذابیت داشته. البته در این میان استثناهایی هم وجود داشته‌اند. مثلاً فتحعلی آخوندزاده از نظر من واقعاً یک استثنا است که نظیر او را کمتر می‌توان پیدا کرد. طنز قضیه اینجاست که آثار او حتی امروز هم بعد از گذشت حدود صد و پنجاه سال هنوز هم اجازه چاپ ندارند.

سواى این نقص، یکی دیگر از ویژگی‌ها و نواقص روشن‌فکران ایرانی باز هم به صورت کلی این است که کمتر از قدرت نقادی خود برخوردارند و شاید بهتر باشد بگویم از این توانایی بی‌بهره‌اند.

○ می‌بینیم که حتی در مشروطه به عنوان عصر روشنگری ایران، زنان حضور خیابانی دارند و حتی در مقایسه با غرب حضور پررنگی دارند، چرا این ماجرا در ادامه رو به افول می‌گذارد؟  
● به نظر من اینکه بگویم در کل به مسئله زنان نپرداخته‌اند، درست نیست. روشن‌فکران مرد ایرانی به مسئله زنان پرداخته‌اند اما با فراز و نشیب.

در ایران و سایر جوامعی که در آنها سنت و مذهب به مدت طولانی بر اذهان غلبه داشته‌اند، بحث زنان خود به خود در کانون گفتارهای رهایی بخش و در رأس آنها مدرنیته قرار می‌گیرد و در واقع هسته منازعات مربوط به سنت و تجدد را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر به نظر من اگر بخواهیم در این جوامع همه منازعات مربوط به سنت و مدرنیته را کنار بزنیم و آنها را خلاصه کنیم کل آن را می‌شود در منازعه بر سر نقش زن در خانواده و اجتماع و سیاست مشاهده کرد. در این جوامع دعوای میان آنچه سنت در مقابل مدرنیته خوانده

می‌شود، در واقع چیزی نیست مگر دعوای میان دو طرز فکر و نگرش و دو دسته هنجار در مورد زنان از یک‌سو، طرز فکر سنتی که زن را مایملک مرد می‌داند و معتقد است که زن باید مادری و همسری کند و مطیع باشد و ذر نتیجه نصف آدم است و از سوی دیگر دیدگاه مدرن که معتقد است زن به لحاظ انسانی با مرد برابر است و بنابراین برخوردار از همه حقوق انسانی و شهروندی‌ای است که مردان باید از آن برخوردار باشند.

پرداختن به مسئله زنان در متون روشن‌فکری قرن ۱۹ و اوایل مشروطه به مراتب جدی‌تر و بر بنیان‌های مدرنیته استوار است. مثلاً در کارهای فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی بحث زنان و آزادی آنها البته با قید و بندهای بسیار مطرح بوده است. در روشن‌فکری مشروطه و حتی پیش از آن مسئله زنان، مسئله حجاب و حضور زنان در عرصه عمومی به بحث اصلی در مدرنیته بدل شد که نمونه‌هایش در آثار آخوندزاده به ویژه در مکتوبات کمال‌الدوله و در نمایشنامه‌هایش به خوبی مشهود است، ولی هر چه از مشروطه فاصله می‌گیریم و به عصر رضا خان می‌رسیم، نحوه طرح آن در ادبیات روشن‌فکری و نسخه‌هایی هم که تجویز می‌شود، بیشتر افت می‌کند. بنابراین نگاه به زن نیز در ادبیات روشن‌فکری ایران مدرن دچار افت و خیز است. به نظر من متون اولیه از رگه‌های به مراتب سالم‌تری برخوردارند و هر چه به زمان خودمان نزدیک‌تر می‌شویم، نه تنها آشفتگی بیشتر می‌شود، بلکه این ادبیات بیمارگون‌تر می‌شود. در حال حاضر هم که ادبیات بیمارگونه در مورد زنان، کالایی است که به وفور یافت می‌شود.

به نظر من علت این افت فاحش در دوره پهلوی شکل‌گیری گفتار ناسیونالیستی است که هدفش در درجه نخست، توجیه زیربنایی برقرار کردن دولت - ملت است؛ اما در این گفتار ناسیونالیستی، زنان به ناموس و وطن، مادر و خلاصه کسی که باید فرمانبردارانه و شرمگانه در خدمت اجتماع، سیاست و خانواده باشد، تقلیل پیدا می‌کنند. در واقع خلاف متون فکری و نقد اجتماعی پیش از این دوره که با استوار بودن بر مدرنیته سیاسی و اجتماعی می‌بینیم، باز تعریفی رهایی بخش از نقش زن ارائه می‌شود، در دوره پهلوی با گفتار مدرنیزاسیون مواجهیم که در آن گفتار رهایی بخشی، جای خود را به گفتار قیومیت و سرپرستی بر اتباع، به ویژه بر زنان می‌دهد و نقش آنها به مادر - همسر تقلیل می‌یابد. جالب است که روشن‌فکری ایرانی در این مورد، دقیقاً عکس راهی را که غرب پیموده می‌پیماید. در آنجا روشن‌فکران زن، ظرفیت‌های رهایی بخش مدرنیته را به زنان تعمیم می‌دهند، اما در اینجا آن رگه‌ای هم که

قبلاً شکل گرفته بود، به دست فراموشی سپرده می‌شود و کار به اینجا می‌کشد که قضیه به کلی حاشیه‌ای می‌شود.

البته در دوره پهلوی دوم تعداد قابل توجهی نویسنده و مترجم، نماینده مجلس، روزنامه‌نگار و هنرمند زن داریم، اما به طور کلی دیدگاه‌های بخشی به رغم اینکه در ظاهر وجود دارد، اما به شدت رنگ می‌بازد و افت می‌کند. پس از انقلاب هم که اسلام‌گرایی جایگزین ناسیونالیسم می‌شود، دیدگاهی کاملاً جدید شکل می‌گیرد، از همان رگه‌های سالم پیشین در مدرنیته اوایل هم در آن نشانی نیست.

سنت روشن‌فکری بعد از انقلاب، بحث زنان را به کلی کنار گذاشت و اصلاً از ورود به آن اکراه داشت. به نظر من در این افول بیشتر از هر چیزی باید نوعی خودباختگی تام و تمام در برابر مدرنیته را جست و جو کرد که به رابطه پیچیده‌ای توأم با تنش با آن منجر شده است. این رابطه توأم با عشق و نفرت به ویژه در ایران بعد از انقلاب عمدتاً به دو شکل بروز کرده است: نخست طرد کامل غرب و بالطبع مدرنیته غربی که در واقع نهایت منطقی آن عبارت بوده از ساختن و در واقع جعل نسخه‌های سنتی و خود سنت و دیگری نسخه‌های سنتی را به قالب مدرن در آوردن یا همان پروژه‌ها در جامعه ایران محکوم به شکستند و راه حل‌هایی که تجویز کرده‌اند، در بسیاری موارد کاملاً موقتی بوده‌اند. در نهایت نه تنها نتوانسته‌اند معضلی را حل کنند، بلکه بر معضلات موجود افزوده‌اند. مهم‌ترین اشکال آنها این است که به ویژه با تمرکز بر بحث زنان، هیچ حرفی برای گفتن ندارند، بگذریم از اینکه بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی هستند که از اساس چالش برانگیزند. یکی از این پیش‌فرض‌ها این است که ما یعنی مسلمانان و ایرانی‌ها از اساس با غربی‌ها فرق داریم، انسان‌های دیگری هستیم و در نتیجه روش‌های ما نیز باید متفاوت باشد. دیگری آن است که می‌شود متجدد بود، اما مدرنیته و همه نتایج آن را کنار گذاشت و راه دیگری را پیدا کرد که با مال غربی‌ها فرق دارد.

جالب این است که در اینجا تعارض شدید بین آنچه در ایران می‌بینیم و سایر جوامع اسلامی وجود دارد. برای مثال می‌بینیم که حتی در نواندیشی دینی، در کشورهای اسلامی مهم‌ترین بحث، بحث زنان است، در حالی که در ایران بعد از انقلاب، نواندیشی دینی نه تنها با اکراه تمام وارد این بحث می‌شود، بلکه دیدگاه‌های بسیار محافظه کارانه‌ای دارد که حاکی از یک افول تام و تمام نسبت به سنت فکری دوره مشروطه و پیش از مشروطه است و در بسیاری موارد حتی از جامعه و توده عادی مردم بسیار عقب مانده و با آن فاصله دارد.

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم: روشن‌فکری ایرانی از بدو تأسیس آن تاکنون، در مسئله زنان، به عنوان بحثی که هسته مرکزی و محوری مناسبات مدرن و دعوای سنت و تجدد را در جوامعی مثل ما تشکیل می‌داده، نه تنها رفته‌رفته دیگر هیچ حرفی برای گفتن ندارد، بلکه آنچه تولید کرده حتی در قیاس با آنچه در سایر جوامع اسلامی تولید شده، بسیار نازل است و بیشتر حاکی از نوعی سردرگمی و آشفتگی است.

○ نگاهتان به موضوع روشن‌فکری زنان چگونه است؟ چه ساختارها و موانعی پیش روی رشد زنان در حوزه اندیشه صف‌آرایی کرده‌اند؟

● به نظر من در این موضوع سوای آن مسائلی که پیش‌تر مطرح کردم و در واقع به نوعی عدم تمایل به مواجهه با خود بازمی‌گردد، برای زنان مسائل دیگری هم وجود دارد. اصولاً ما جامعه‌ای خانواده‌محور و خانواده‌پرست هستیم که در آن فرد و آدم مجرد به رسمیت شناخته نمی‌شود. این موضوع دختر و پسر نمی‌شناسد.

به نظر من این خانواده‌گرایی در جامعه ایرانی و تجربه‌گریزی و فردستیزی، زندگی زنان را با دشواری مواجه می‌کند که یکی از پیامدهای آن همین عدم رشد فردی و فکری آنها در قیاس با مردان است. وقتی ویرجینیا ولف اتاقی از آن خود را می‌نویسد، به همین ماجرا اشاره می‌کند؛ یعنی تا زمانی که زنان از فردیت و استقلال یعنی استقلال مالی، شخصیتی و فکری برخوردار نباشند، نویسندگی متفی است.

○ چرا زنان برای یافتن فضایی برای تولید اندیشه، همیشه با محدودیت‌هایی مواجه‌اند؟

● وقتی می‌گویم خانواده‌گرایی یعنی علاوه بر رواج و غلبه جمع‌گرایی، خانواده ایرانی از دختر انتظار دارد که فداکاری کند، از او انتظار دارد که موجودی جمعی و در خدمت دیگران باشد. زنان به ندرت از فردیت برخوردارند و در بسیاری موارد از نظر مالی هم مستقل نیستند. حتی جامعه، استقلال فکری را هم برای زن به رسمیت نمی‌شناسد و در نتیجه تمایل دارد که آنها را به لحاظ فکری و شخصیتی هم زیر دست و وابسته بار بیاورد.

حتی معماری خانه‌های ایرانی هم به این مسئله دامن می‌زند. برای مثال پدیده آشپزخانه‌های اوپن (Open) را در نظر بگیرید که در واقع سبکی آمریکایی متعلق به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ است و مانع از این می‌شود که زنان حتی در آشپزخانه هم برای خودشان خلوت داشته باشند. در این سبک فاصله‌ای میان آشپزخانه و بقیه منزل وجود ندارد و زن خانه‌دار باید مدام در خدمت افراد خانواده و امور همگانی منزل باشد.

○ خود زنان تا چه اندازه در شکل‌گیری وضعیت کنونی و ضعف تولید اندیشه مقصر هستند؟ به ویژه نقش دانشگاه و نهادهای آموزشی در این مورد چیست؟

● منظورم این است که وقتی پای حقوق زنان و مسائل زنان به میان می‌آید، تأکید بر اینکه من فمینیست نیستم، بیمارگونه است.

نکته جالب این است که بسیاری‌شان وقتی به مدارج بالای آکادمیک می‌رسند، انگار بیشتر اصرار می‌کنند که هیچ حساسیتی نسبت به مسائل خودشان ندارند که ممکن است دلایل زیادی داشته باشد. اما در رأس آنها به نظر من این مکانیسم روان‌شناختی وجود دارد که بسیاری از زنان دقیقاً به دلیل محدودیت‌های بیشتری که با آن مواجه بوده‌اند، دوست دارند به هسته قدرت نزدیک‌تر باشند و فاصله خود را با ضعفا و هم‌جنسان خودشان بیشتر کنند تا از این رهگذر بیشتر به رسمیت شناخته شوند و جدی‌تر گرفته شوند. این خانم و بسیاری مثل او از اینکه دیگران فکر کنند به عنوان یک زن دارای حساسیت ویژه‌ای نسبت به خودش است، واهمه دارد و از این رو فوراً در صدد برمی‌آید تا از خود رفع اتهام کند، تا مبادا جایش در سلسله مراتب قدرت پدرسالار در نظام آکادمیک ایران خدشه‌دار شود.

می‌خواهم یک نتیجه بگیرم: این استدلال وجود دارد که زنان هرچه آگاه‌تر باشند، بیشتر به حقوق خود واقف می‌شوند و تبعیض جنسیتی را بیشتر به پرسش می‌گیرند. اما به نظر من فقط بخش نخست این گزاره درست است اما نه ضرورتاً بخش دوم آن. اگر چنین باشد باید نتیجه بگیریم که با وجود این همه زن تحصیل‌کرده، دیگر مانعی برای رسیدن به برابری وجود ندارد و باید انتظار داشت که از این همه زنی که هر ساله وارد دانشگاه می‌شوند، دست‌کم تعدادی روشن‌فکر بیرون بیایند. می‌بینیم که چنین نیست.

وضع آموزش زنان در ایران قطعاً از انگلستان در قرن ۱۸ و ۱۹ و حتی اوایل قرن ۲۰ بالاتر است و در مقایسه با قبل، از آگاهی‌ها و اطلاعات به مراتب بیشتری برخوردارند، اما تحصیلات به تنهایی قدرت نقد سیاست، اجتماع و فرهنگ را پدید نمی‌آورد. لازمه این کار نوعی جسارت فکری و روحی است که با مجاهده و داشتن آرمان به دست می‌آید. دانشگاه در ایران نهادی کاملاً پدرسالار و هژمونیک است که وقتی آدم‌ها در آن قرار می‌گیرند، بیش از جسارت در اندیشه و خلاقیت، روش‌های رقابت‌کردن و بالا رفتن از نردبان ترقی مالی و اجتماعی را می‌آموزند.

این وضعیت به ویژه بعد از انقلاب پررنگ‌تر شد، اگر قبل از انقلاب دانشگاه نهادی

مستقل تر بود، بعد از انقلاب تحت تأثیر ساخت قدرت سیاسی، ایدئولوژیک استقلال خود را تا حدود زیادی از دست داد. در چنین جوی اعمال محدودیت‌های شدید برای زنان از همه نوع، در واقع هدفی جز این نداشت که آن اندک استقلال را هم در زنان از بین ببرد و آنها را به موجوداتی درس خوانده اما مطیع بدل کند که در بهترین حالت خیلی چیزها می‌دانند اما فکر کردن، استقلال شخصیت، خلاقیت، جسارت و آرمان خواهی در آنها به کلی نابود شده است.

○ با این توصیف، در کدام حوزه می‌توان ظهور روشن فکری زنان را انتظار داشت؟

● به نظر من تنها حوزه‌ای که در آن می‌توان تا حدودی پدیده روشن فکری زنانه را با اما و اگرهای بسیار انتظار کشید، حوزه مدنی به ویژه حیطه روزنامه‌نگاری و هنر است.

به نظر می‌رسد دست کم دو مانع مهم در این عرصه وجود دارد. نخست موانع اقتصادی و ناامنی اقتصادی روزنامه‌نگاران است که همیشه امنیت شغلی آنها را به ویژه در کشوری مانند ایران تهدید می‌کند، مسئله دیگر این است که بسیاری از زنان روزنامه‌نگار مستعد سر از اکتیویسم درمی‌آورند که به نظر من اگر به وجه غالب بدل شود، مانع از فعالیت فکری مستقل خواهد شد. متأسفانه در حال حاضر وضع، بیشتر همین است. حتی عرصه‌های هنری هم روز به روز دارد به حوزه‌های اکتیویستی بدل می‌شود. این روند به ویژه در سال‌های اخیر از شدت بیشتری برخوردار شده و بر اثر آن روز به روز این تمایل دارد شدت بیشتری می‌گیرد که تعهد داشتن برای زنان را فقط از رهگذر اکتیویسم می‌توان اثبات کرد و کار کردن برای زنان هم تنها از همین طریق ممکن است.

○ در مورد نواندیشی دینی چه؟ فکر می‌کنید از میان دو حوزه نواندیشی دینی و مدنی که به توضیح آن پرداختید، در کدام یک بیشتر می‌توان به تولید و ظهور زن اندیشمند و روشن فکر امیدوار بود؟

● به نظر من در حوزه نواندیشی دینی، به چند دلیل نمی‌توان ظهور زنان خلاق و متفکر را انتظار کشید. نخست آنکه این حوزه همچنان که گفتم، اصلاً در ارتباط با دغدغه‌های سیاسی شکل گرفت و هرچند آثار بسیار خلاق در آن به وجود آمد، اما اصولاً علاقه زیادی برای ورود به بحث زنان از خود نشان نمی‌دهد. سیطره سیاست و غلبه گفتار مذهبی بر گفتار نواندیشی دینی از یک سو و غلبه هژمونی پدرسالار بر این گفتار از سوی دیگر، مانع ورود زنان به آن است یا اگر هم وارد می‌شوند صرفاً به تکرار همین کلیشه‌هایی می‌پردازند که با تفکر خلاق و نوآوری فرق دارد.

در ایران پیدایش نواندیشی دینی ریشه در نارضایتی از سیاست‌های ایدئولوژیک داشت



که پس از انقلاب در میان طیفی از انقلابیون و اسلام‌گرایان پدید آمد. طبیعی است زنانی که می‌خواستند در آن وارد بشوند، باید از هر دو ویژگی فوق یعنی از یک سو وفاداری نسبی به ایدئولوژی و مذهب غالب و از سوی دیگر وفاداری به ساخت سیاسی برخوردار می‌بودند. اما غیر از این لازم بود مسائلی را هم در نظر بگیرند که به واسطه زن بودن بر آنها تحمیل می‌شد و می‌شود، یعنی وفاداری به نظام خانواده و کلیشه‌های خانوادگی و در نظر گرفتن آنچه جامعه به عنوان زن از آنها انتظار دارد. این محدودیت‌ها باعث می‌شود که دستشان بسته باشد. در واقع اگر قرار بود حرف جدیدی زده شود، باید سوای دیگر مسائل دست‌کم تخطی‌ای نسبت به این سه ساخت هژمونیک صورت می‌گرفت که به مراتب کار را بر زنان در مقایسه با مردان دشوار می‌کرد. به همین دلیل می‌بینیم که زنان در این عرصه تقریباً واجد هیچ نوع نوآوری نبودند و حرف‌هایی هم که زده شده یا از جانب مردان بوده یا از جانب زنان سکولار که با قید و بندهای کمتری در این سه مورد مواجه بودند. من تصور نمی‌کنم که در آینده هم بتوان انتظار داشت در این حوزه نوآوری‌ای از سوی زنان صورت بگیرد، یا نوعی نواندیشی زنان را بتوان انتظار کشید.

○ حالا با این توصیفات می‌توانید تعریفی از زن روشن‌فکر و ویژگی‌های او ارائه دهید؟

● به نظر من روشن‌فکری، زن و مرد نمی‌شناسد.

## ● اشاره

احمد فلاح‌زاده

گفت‌وگویی خانم صادقی از جهاتی قابل تأمل و ارزیابی است. که به مواردی اشاره می‌شود:

۱. ایشان تعریف روشن و صریحی از روشن‌فکری ارائه نکرده و تنها به مصادیقی از آن بسنده می‌کند. همچنین برابر مفهوم منورالفکری را تاریخ فکر خواندن بیشتر قشرهای جامعه می‌پندارد. در این باره باید گفت: روشن‌فکری، به معنای شناختن و به منزله شناخت فراگیر است که به مدد عقل نقاد از واقعیت فراتر می‌رود و کار خود را با پرسش‌گری آغاز می‌کند. ایرانیانی که در انتقال دریافت‌های تازه خود، از فرهنگ اروپایی به زبان فارسی به تمایز روشنگری و روشن‌اندیشی توجه داشته‌اند؛ این کلمه را منورالفکر ترجمه کرده‌اند. در اوایل دهه ۱۳۲۰ به وسیله فرهنگستان اصطلاح «روشن‌فکر» جایگزین «منورالفکر» شد. پس منورالفکر اصطلاح قدیمی روشن‌فکر است و همان نقصی که به آن وارد است، به روشن‌فکری هم وارد است.

۲. ایشان معتقد است، «روشن‌فکر کسی است که می‌تواند از چارچوب کلیشه‌ها و

بازتاب اندیشه ۱۰۹۱۱۲

۹۴

روشن‌فکر  
بومی یعنی  
روشن‌فکر  
سازشکار  
(۱) و (۲)

قراردادهای رایج و متعارف فراتر برود و کل پدیده‌ها یا هنجارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رایج را با دیدی انتقادی نگاه کند و به ویژه نسبت به تعصبات مذهبی، خرافات و نیز استبداد سیاسی حساسیت داشته باشد.» با درنگی در این مطلب، علاوه بر آنکه مشخص می‌شود وی نسبت به تعصبات مذهبی چه به حق چه به ناحق، رویکردی ناپذیرفتنی دارد، قرار دادن واژهٔ مذهب در کنار خرافات، بیانگر نوعی تحریف چهرهٔ مذهب، اما به صورت تلویح است.

۳. ایشان می‌گوید: «در همه جای دنیا صاحبان قدرت سیاسی و فکری به شکل و شیوه‌های یکسان عمل می‌کنند و بنابراین هر نقدی هم در برابر آنها هم ویژگی جهانی و عام دارد.» این در حالی است که شرایط خاص هر جامعه‌ای برخوردار متناسب با آن را می‌طلبد و در هر اجتماعی به نوع خاصی و برگرفته از شرایط خاص اجتماعی این برخوردها حاصل می‌شود.

۴. خانم صادقی می‌گوید: «در میان روشن‌فکران ایرانی، استثناهایی وجود دارد و برای نمونه به فتحعلی آخوندزاده اشاره می‌کند و از اینکه آثار آخوندزاده، پس از صد و پنجاه سال هنوز اجازه چاپ ندارند بسیار متأسف است.» این در حالی است که با نگاهی به زندگی و دیدگاه‌های آخوندزاده می‌توان به شخصیت‌های او پی برد. فتحعلی آخوندزاده از جمله ایرانیانی است که زندگی خود را وقف بیگانگان نموده است. او در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۸۳۴ به استخدام روس‌ها در آمد. پیش از آن در زمان تحصیل، مجذوب میرزا شفیع از روحانیون سست اعتقاد گنجه شده بود، ولی پس از آشنایی سطحی با فلسفه و عرفان، از اندیشه‌های اسلامی دور شد و آموزش فقه و اصول را رها کرد. او تحت تأثیر عباسقلی بیگ (غربزده) و خاچاطور ابوویان، نویسنده ارمنی، دشمن کلیسا بود. فتحعلی با ورود به انجمن «دیوان عقل»، به کلی از دین دست کشید. نوشته‌های فتحعلی عموماً حاوی طنزی گزنده است و دولت عثمانی به پاداش کوششی که فتحعلی در راه مقصد اصلاح خط کرده بود، به وی نشان «مجیدیه» داد. او برای تغییر خط در ایران، بسیار تلاش کرد و چون موفق نشد، پنداشت عواطف دینی مردم سد راه او است؛ لذا درصدد هدم اساس دین برآمد. او در مکتوبات کمالیه به صراحت منکر وجود پروردگار و بعثت انبیاء و حقیقت دینی گشته است و سخنان خود را از زبان یک شاهزاده خیالی به نام کمال‌الدوله بیان می‌کند. آخوندزاده آن قدر فهم سطحی از دین داشت که در استدلال به اینکه صانعی وجود ندارد چنین می‌گفت: «مواد ما از وجود، ماهیت اشیاء است» و «ماهیت اشیاء، واجب الوجود است».<sup>۱</sup>

۱. برای آشنایی با افکار او رجوع شود به: آخوندزاده، فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۷؛ همو، مقالات، تهران، آوا، ۱۳۵۱ ش؛ آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹ ش؛ بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران، تهران، زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۳ شمسی؛ مقاله محمد

۵. ایشان بر این ایده است، «منازعات مربوط به سنت و مدرنیته... کل آن را می‌شود در مناظره بر سر نقش زن در خانواده و اجتماع و سیاست مشاهده کرد». در حالی که منازعات سنت و مدرنیته بحث‌های کلان اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی است و هرگز هسته اصلی این منازعات بحث زنان نبوده، بلکه بحث زنان بخشی از مناسبات اجتماعی فرهنگی... سنت و مدرنیته است نه تمام آن.

۶. ایشان آورده است: «پس از انقلاب هم که اسلام‌گرایی جایگزین ناسیونالیسم می‌شود... از همان رگه‌های سالم پیشین در مدرنیته اوایل هم در آن نشانی نیست». در پاسخ به این ادعا، نگاهی مدققانه به وضعیت زنان فعلی و زنان دوره‌های پهلوی و مشروطه بسیاری از ادعاها را باطل می‌کند. امروز ورود زنان به حکومت و تأثیرگذاری آنها در سرنوشت خود و همچنین حضور زنان در اشتغال و تحصیل و... نمایانگر این است که تفاوتی آشکار بین زنان جامعه اسلامی و دوره‌های پیشین وجود دارد. امروزه زن مسلمان با حجاب در تمامی عرصه‌ها حضور دارد؛ چیزی که در گذشته هرگز مجالی برای طرح بحث آن نبوده است.

۷. وی معتقد است: «خانواده‌گرایی در جامعه ایرانی... زندگی زنان را با دشواری مواجه می‌کند... از پیامدهای آن عدم رشد فردی و فکری آنها در قیاس با مردان است... تا زمانی که زنان از فردیت و استقلال... برخوردار نباشند نویسندگی منتفی است». در جواب این سخن، اشاره به این نکته لازم است که زن در اسلام از استقلال فکری و اقتصادی برخوردار است و عدم رشد فردی و فکری به شرایط فرهنگی و اجتماعی زنان بازمی‌گردد نه به خانواده‌گرایی و به همین جهت در میان زنان ایرانی، خصوصاً امروزه، موارد بسیاری را می‌توان به عنوان نمونه نشان داد که در عین تقویت و حفظ کانون خانواده در عرصه‌های معرفتی و اجتماعی موفق بوده‌اند.